

پیش چشم تو
علیرضا متولی

پیرس واقی



عمق زندگی به پرسشها و پاسخها

عمق زندگی از تفکر و احساسات عمیق به دست می‌آید.

شاید در ذهن تو این سؤال نقش ببندد که وقتی می‌گویند: «یک ساعت تفکر برتر از ۷۰ سال عبادت است»، درباره‌ی عبادت و راههای آن و مراسم عبادی حرف می‌زنند. مثلاً درباره‌ی نماز، روزه، انفاق، کمک به دیگران، صلوة رحم و... و راههای انجام آنها برای ما توضیح می‌دهند، اما درباره‌ی فکر کردن و راههای فکر کردن، چیزی به ما نمی‌گویند. من با تو موافقم. من هم در جوانی همین سؤال همیشه در ذهنم وجود داشت. گاهی هم پاسخ قانع‌کننده‌ای برای پرسش‌م پیدا نمی‌کردم. اما بعدها فهمیدم بدون این که بدانم، مقدمات فکر کردن را انجام داده‌ام. مثل تو که

(کیست)، چرا و چگونه. ولی عده‌ای هم هستند که هنوز این سؤالات را درباره‌ی هر چیزی دارند. عمق زندگی هر کسی را، میزان کاربرد این سؤالات و پاسخهایی درست که برای آنها می‌یابد، تعیین می‌کند.

به سمت اقیانوس

اگر به یاد بیاوری، در مراحل رشد خود سؤالات پیشرفته‌تری داشته‌ای: «خدا چیه؟ خدا کجاست؟ چرا آب در درجه حرارت صفر یخ می‌زند؟» بعضی سؤالات تو جنبه‌ی علمی دارند و بعضی از آنها جنبه‌ی فلسفی. سؤالات علمی تو را دانشمندان پاسخ می‌دهند و سؤالات فلسفی تو را فیلسوفان. سؤالات علمی، دانش تو را وسیع می‌کنند و سؤالات فلسفی به درون تو عمق می‌دهند. اگر پاسخهای

انوس شو

در ابتدای راه فکر کردن هستی. همین سؤال کردن، شروع فکر کردن است.

فکر کردن از سؤال شروع می‌شود. وقتی سؤالی داری، یعنی به موضوعی فکر کرده‌ای و خودت پاسخی برای آن نیافته‌ای. به خاطر همین سؤال می‌کنی. سؤالاتی تو از وقتی شروع شده‌اند که زبان باز کرده‌ای. اولین سؤال تو چه بوده است؟ این چیه؟ تو وقتی چیزی را می‌دیدى که اسمش را نمی‌دانستی، می‌پرسیدی: «این چیه؟» البته اگر عمویت را هم نمی‌شناختی، می‌پرسیدی: این چیه؟ بعدها یاد گرفتی که در مورد اشخاص بی‌رسی: «این کیه؟»

بعدها یاد گرفتی بی‌رسی: «چرا؟» بزرگ‌تر که شدی به عالم «چگونه» وارد شدی. عده‌ی زیادی از مردم این سه کلمه‌ی پرسشی را فراموش کرده‌اند: چیست

یک تابلوی راهنما

بعد از سؤال خوب، باید راه یافتن پاسخ را بیاموزی. هیچ فیلسوفی نمی‌تواند به تو توضیح بدهد، چرا آب در ۱۰۰ درجه به جوش می‌آید. هیچ دانشمند محض علمی هم نمی‌تواند به تو پاسخ بدهد، خدا کیست و کجاست. نکته‌ی دیگر این است که سؤالاتی فلسفی تو ممکن است در حال حاضر جواب قانع‌کننده‌ای نداشته باشند. یا ممکن است، فیلسوفهای متفاوت پاسخهای متعدد داشته باشند. این جاست که نقش تو برای یافتن بهترین و قانع‌کننده‌ترین پاسخ اهمیت پیدا می‌کند.

برای بهترین پاسخ به سؤالاتی باید اطلاعات خوبی جمع‌آوری کنی و با کنار هم گذاشتن این اطلاعات، به بهترین پاسخ برسی. ممکن است امروز به پاسخی قانع‌کننده برسی و راضی شوی و فردا پاسخ قانع‌کننده‌تری بیابی. این نباید باعث نگرانی تو باشد. به داستان حضرت ابراهیم (ع) توجه کن. او برای پیدا کردن خدایی که ویژگیهای خدا را داشته باشد، راههای مختلفی را امتحان کرد و در نهایت به جواب رسید. اگر همان روز اول به پاسخ می‌رسیدی، زندگی‌اش عمق پیدا نمی‌کرد و پیامبر خدا نمی‌شد؛ پیامبری که دین او مادر همه‌ی ادیان الهی است.

در پایان باید بگویم که آن چه امروز درباره‌ی تفکر و نقش آن در عمق دادن به زندگی خواندی، فقط در حد یک راهنمایی ساده است. فرض کن یک تابلوی راهنماست که تو را به جاده‌ی هدایت می‌کند. تو خود باید این جاده را طی کنی. به دلیل ارزش تفکر در زندگی، توصیه می‌کنم در این باره بیشتر بخوانی، بی‌رسی و جست‌وجو کنی.

درست برای این سؤالاتی پیدا کنی، سفت را از «برکه بودن» به سمت «اقیانوس شدن» ادامه می‌دهی. (اگر مطلب شماره‌ی پیشین را نخوانده‌ای، به آن مراجعه کن.)

گفته‌اند سؤال درست نیمی از جواب است. و نیز گفته‌اند ارزش هر فرد با ارزش سؤالاتی که مطرح می‌کند، سنجیده می‌شود. هر دو گفته درست است.

سؤالاتی بیهوده انسان را به راههای بیهوده می‌برند. ذهن انسان مانند یک دشت است. هر روزه سؤالاتی زیادی در ذهن متولد می‌شوند، اما بسیاری از سؤالات آدمی مثل علفهای هرز آن دشت است. برای این که محصول خوبی درو کنی، باید علفهای هرز (سؤالات بیهوده) را وجین کنی، و فقط به سؤالاتی خوب اجازه بدهی که در گلستان فکر تو رشد کنند.